



بررسی کهن الگوها در نگاره های شاهنامه بایسنقری (مطالعه موردی ۶ نگاره)

عاطفه میرزایی

کارشناسی ارشد تصویرسازی، دانشگاه هنر و معماری تهران، مدیر هنرستان فنی ناحیه ۴ مشهد

atefehmirzaie1355@gmail.com



MDOI-02-2026.0384
MNR-398-2-7670AD

چکیده

شاهنامه بایسنقری یکی از برجسته‌ترین نسخه‌های مصور شاهنامه و از مهم‌ترین آثار نگارگری دوره تیموری است که نگاره‌های آن علاوه بر ارزش هنری و تاریخی، ظرفیت بالایی برای مطالعه مفاهیم نمادین و اسطوره‌ای دارند. پژوهش حاضر با هدف بررسی کهن الگوهای موجود در نگاره‌های شاهنامه بایسنقری انجام شده و در آن شش نگاره به عنوان نمونه موردی انتخاب شده است. روش پژوهش از نظر هدف بنیادی و از نظر ماهیت کیفی و توصیفی - تحلیلی است و داده‌ها با استفاده از مطالعات کتابخانه‌ای، اسنادی و مشاهده و تحلیل مستقیم عناصر تصویری گردآوری شده‌اند. در فرایند تحلیل، شخصیت‌ها، موقعیت‌های روایی، ترکیب‌بندی، رنگ، معماری، پوشش، سلاح، حیوانات و سایر عناصر بصری نگاره‌ها مورد بررسی قرار گرفته و ارتباط آن‌ها با الگوهای بنیادین اسطوره‌ای و کهن الگویی تحلیل شده است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که کهن الگوهای همچون قهرمان، پادشاه و سایه در نگاره‌های مورد مطالعه حضور برجسته‌ای دارند و مفاهیمی مانند شجاعت، قدرت، نظم، مبارزه، آزمون، پیروزی و تقابل خیر و شر از طریق شخصیت‌ها و عناصر تصویری بازنمایی شده‌اند. همچنین نتایج نشان می‌دهد که عناصر غیرانسانی مانند اسب، سلاح، معماری، طبیعت و رنگ نیز در تقویت معانی نمادین و کهن الگویی نقش دارند. بر اساس یافته‌ها، نگاره‌های شاهنامه بایسنقری را می‌توان متونی تصویری دانست که در آن روایت‌های حماسی و اسطوره‌ای فردوسی با سنت‌های هنری مکتب هرات و جهان فرهنگی دوره تیموری پیوند یافته‌اند. از این رو، تحلیل کهن الگویی نگاره‌ها می‌تواند به شناخت عمیق‌تر ارتباط میان ادبیات حماسی، اسطوره، فرهنگ ایرانی و هنر نگارگری کمک کند.

کلمات کلیدی: شاهنامه بایسنقری، کهن الگو، نگارگری ایرانی، مکتب هرات، اسطوره‌شناسی، هنر تیموری، تحلیل نگاره



مقدمه

شاهنامه بایسنقری یکی از برجسته‌ترین و ارزشمندترین نسخه‌های مصور شاهنامه و از مهم‌ترین آثار هنری دوره تیموری است که در آن پیوند میان ادبیات حماسی، هنر نگارگری و اندیشه‌های فرهنگی و اسطوره‌ای ایرانی به شکلی چشمگیر نمود یافته است. این نسخه که به فرمان بایسنقر میرزا تهیه شد، افزون بر ارزش ادبی و تاریخی، از منظر هنری نیز جایگاهی ویژه دارد؛ زیرا نگاره‌های آن صرفاً بازنمایی تصویری روایت‌های شاهنامه نیستند، بلکه مجموعه‌ای از نشانه‌ها، نمادها و الگوهای تصویری را در خود جای داده‌اند که می‌توانند بازتاب‌دهنده لایه‌های عمیق‌تر فرهنگ و جهان‌بینی ایرانی باشند. بررسی این لایه‌های معنایی می‌تواند به شناخت بهتر شیوه بازنمایی شخصیت‌ها، رویدادها، نیروهای خیر و شر و مفاهیمی همچون قهرمانی، خرد، قدرت، مرگ و رستاخیز در هنر نگارگری ایرانی کمک کند.

کهن‌الگوها از جمله مفاهیمی هستند که در تحلیل آثار هنری و ادبی، امکان دستیابی به لایه‌های پنهان و مشترک میان روایت‌ها و فرهنگ‌های مختلف را فراهم می‌کنند. این الگوها که در نظریه روان‌شناسی تحلیلی کارل گوستاو یونگ جایگاهی اساسی دارند، به صورت‌هایی بنیادین و تکرارشونده در ناخودآگاه جمعی انسان اشاره می‌کنند و در قالب شخصیت‌ها، موقعیت‌ها، نمادها و روایت‌های گوناگون ظاهر می‌شوند. در شاهنامه، بسیاری از شخصیت‌ها و رویدادها ظرفیت بالایی برای تحلیل کهن‌الگویی دارند؛ چنان‌که پهلوان، قهرمان، پادشاه، پیر خردمند، مادر، دشمن و نیروهای اهریمنی می‌توانند در قالب الگوهای بنیادین ظاهر شوند. هنگامی که این روایت‌ها به زبان تصویر درمی‌آیند، نگارگر با استفاده از ترکیب‌بندی، رنگ، حالت چهره و بدن، پوشش، عناصر طبیعی، معماری و نحوه قرارگیری شخصیت‌ها، معناهای موجود در متن را به شیوه‌ای بصری بازآفرینی می‌کند.

نگاره‌های شاهنامه بایسنقری از این منظر اهمیت ویژه‌ای دارند؛ زیرا هنرمند در بازنمایی صحنه‌های حماسی، علاوه بر وفاداری به متن، از ظرفیت‌های زبان تصویری برای برجسته‌سازی ویژگی‌های شخصیت‌ها و موقعیت‌های روایی بهره گرفته است. در بسیاری از این نگاره‌ها، تقابل نیروهای متضاد، حضور قهرمان در موقعیت دشوار، رویارویی انسان با نیروهای ناشناخته و نقش خرد و قدرت، زمینه مناسبی برای شناسایی و تحلیل کهن‌الگوها فراهم می‌کند. بنابراین مطالعه این تصاویر می‌تواند نشان دهد که چگونه مضامین اسطوره‌ای و حماسی شاهنامه در فرایند تصویرسازی به نمادها و الگوهای بصری تبدیل شده‌اند و چگونه نگارگران دوره تیموری برداشت فرهنگی و هنری خود را از این مفاهیم در قالب تصویر ارائه کرده‌اند.

با توجه به اهمیت شاهنامه بایسنقری در تاریخ نگارگری ایران و ظرفیت بالای نگاره‌های آن برای خوانش‌های نمادین، پژوهش حاضر به بررسی کهن‌الگوهای موجود در نگاره‌های این نسخه می‌پردازد و در این راستا، شش نگاره به عنوان مطالعه موردی انتخاب می‌شوند. هدف از این بررسی، شناسایی و تحلیل مهم‌ترین کهن‌الگوهای قابل مشاهده در این تصاویر و تبیین چگونگی بازنمایی آن‌ها از طریق عناصر بصری و روایی است. چنین مطالعه‌ای می‌تواند ضمن روشن ساختن ارتباط میان ادبیات حماسی و هنر نگارگری، به درک عمیق‌تر از ساختارهای نمادین و فرهنگی نهفته در نگاره‌های شاهنامه بایسنقری کمک کند و نشان دهد که چگونه روایت‌های کهن ایرانی در قالب تصویر، همچنان حامل مفاهیم و الگوهای بنیادین و ماندگار از فرهنگ و اندیشه ایرانی هستند.



بیان مسئله

شاهنامه فردوسی از مهم‌ترین متون حماسی و اسطوره‌ای فرهنگ ایران است که در طول تاریخ، افزون بر جایگاه ادبی، تأثیر عمیقی بر هنرهای تصویری و به‌ویژه نگارگری ایرانی گذاشته است. روایت‌های شاهنامه سرشار از شخصیت‌ها، موقعیت‌ها و نمادهایی است که ریشه در باورهای اسطوره‌ای و ساختارهای فرهنگی ایران دارند و همین ویژگی، امکان مطالعه آن‌ها را از منظر نظریه کهن‌الگوها فراهم می‌سازد. در این میان، شاهنامه بایسنقری یکی از برجسته‌ترین نمونه‌های مصورسازی شاهنامه در دوره تیموری به شمار می‌رود که در سال ۸۳۳ق به دستور بایسنقر میرزا شکل گرفت و نگاره‌های آن از مهم‌ترین دستاوردهای مکتب نگارگری هرات محسوب می‌شوند.

اهمیت شاهنامه بایسنقری تنها به ارزش تاریخی و زیبایی‌شناختی آن محدود نمی‌شود، بلکه نگاره‌های این نسخه را می‌توان همچون متونی تصویری در نظر گرفت که در آن، روایت ادبی شاهنامه با مجموعه‌ای از عناصر بصری، نمادین و فرهنگی بازآفرینی شده است. نگارگران این اثر در بازنمایی صحنه‌های مختلف، از ترکیب‌بندی، رنگ، حالت و جایگاه پیکره‌ها، پوشش، معماری، طبیعت و عناصر تزئینی بهره برده‌اند و از طریق این عناصر، فضای روایی و مفهومی داستان را شکل داده‌اند. پژوهش‌های انجام‌شده درباره نگاره‌های شاهنامه بایسنقری نیز نشان داده‌اند که میان متن شاهنامه و تصویر در بسیاری از صحنه‌ها ارتباط قابل توجهی وجود دارد، هرچند در برخی موارد، پیشینه تصویری و دانش نگارگران نیز در شکل‌گیری تصویر نقش داشته است.

از سوی دیگر، مفهوم کهن‌الگو در نظریه روان‌شناسی تحلیلی کارل گوستاو یونگ، به الگوهای بنیادین و تکرارشونده‌ای اشاره دارد که در ناخودآگاه جمعی انسان حضور دارند و می‌توانند در قالب شخصیت‌ها، موقعیت‌ها، نمادها و روایت‌های مختلف ظاهر شوند. در این چارچوب، شخصیت‌هایی همچون قهرمان، پیر خردمند، مادر، پادشاه، سایه و فریبکار می‌توانند صورت‌های گوناگون یک الگوی بنیادین باشند. مطالعه کهن‌الگوها در شاهنامه نیز نشان داده است که شخصیت‌ها و روایت‌های حماسی این اثر قابلیت بررسی از منظر ساختارهای اسطوره‌ای و روان‌شناختی را دارند و برخی شخصیت‌ها و نیروهای موجود در داستان‌ها را می‌توان در نسبت با الگوهای بنیادین تحلیل کرد (دن اوایل، ۲۰۱۰).

در سال‌های اخیر، توجه به رابطه میان اسطوره، ادبیات و کهن‌الگو در مطالعات شاهنامه افزایش یافته است. کریم‌زاده نقشینه با بررسی رابطه ادبیات، اسطوره و کهن‌الگو در شاهنامه، بر اهمیت شناسایی ساختارهای پنهان و الگوهای اسطوره‌ای برای دستیابی به درک عمیق‌تر از روایت‌های شاهنامه تأکید کرده است (Karimzadeh Naghshineh, 2024). همچنین پژوهش دن اوایل درباره کهن‌الگوی فریبکار در داستان اکوان دیو نشان می‌دهد که استفاده از رویکرد کهن‌الگویی می‌تواند لایه‌هایی از معنا را در روایت‌های شاهنامه آشکار سازد که در خوانش صرفاً روایی یا تاریخی کمتر مورد توجه قرار می‌گیرند.

با وجود مطالعات متعدد درباره ویژگی‌های بصری، ترکیب‌بندی، عناصر تزئینی، رابطه متن و تصویر و مقایسه نگاره‌های شاهنامه بایسنقری با دیگر نسخه‌های مصور، به نظر می‌رسد بررسی منسجم و متمرکز بر کهن‌الگوهای موجود در خود نگاره‌های این نسخه همچنان نیازمند توجه بیشتری است. برای نمونه، مطالعاتی درباره آرایه‌های هندسی نگاره‌های شاهنامه بایسنقری نشان داده‌اند که عناصر تزئینی و هندسی در ساختار بصری این اثر نقشی مهم دارند و پژوهش‌های تطبیقی نیز بر مفاهیم ذهنی و نمادین، فضاسازی مفهومی و ویژگی‌های زیبایی‌شناختی این نگاره‌ها تأکید کرده‌اند. با این حال، میان شناسایی عناصر بصری یک نگاره و تفسیر آن‌ها بر اساس ساختارهای کهن‌الگویی تفاوت وجود دارد؛ زیرا رویکرد کهن‌الگویی می‌تواند ارتباط میان شخصیت، موقعیت روایی، نماد تصویری و معنای فرهنگی را در سطحی عمیق‌تر بررسی کند.



بر این اساس، مسئله اصلی پژوهش حاضر آن است که کهن‌الگوهای موجود در نگاره‌های شاهنامه بایسنقری چگونه بازنمایی شده‌اند و این کهن‌الگوها از طریق چه شخصیت‌ها، موقعیت‌ها و عناصر بصری قابل شناسایی هستند. برای پاسخ به این مسئله، شش نگاره از شاهنامه بایسنقری به عنوان نمونه موردی انتخاب شده و تلاش می‌شود با رویکردی توصیفی - تحلیلی، ساختارهای کهن‌الگویی آن‌ها شناسایی و تفسیر شود. اهمیت این بررسی در آن است که نگاره‌های شاهنامه بایسنقری تنها تصاویر تزئینی همراه متن نیستند، بلکه می‌توانند به عنوان نظامی از نشانه‌ها و نمادها مطالعه شوند که در آن مفاهیم اسطوره‌ای، حماسی و فرهنگی در قالب زبان تصویری بازآفرینی شده‌اند. بنابراین، تحلیل شش نگاره مورد مطالعه می‌تواند به روشن شدن نحوه انتقال و بازتولید الگوهای بنیادین فرهنگ ایرانی از متن ادبی شاهنامه به تصویر کمک کند و نشان دهد که نگارگری دوره تیموری چگونه از ظرفیت‌های تصویری برای بازنمایی مفاهیم عمیق اسطوره‌ای و انسانی بهره گرفته است.

پیشینه پژوهش

شاهنامه بایسنقری از دیرباز مورد توجه پژوهشگران حوزه تاریخ هنر، نگارگری، ادبیات و مطالعات فرهنگی قرار داشته است. بخش مهمی از مطالعات انجام‌شده درباره این نسخه به ویژگی‌های تاریخی، هنری و تصویری آن اختصاص یافته است. لنتز در بررسی نگاره‌های شاهنامه بایسنقری، این نسخه را یکی از مهم‌ترین نمونه‌های نگارگری دربار تیموری دانسته و بر نقش آن در شکل‌گیری و تثبیت ویژگی‌های تصویری مکتب هرات تأکید کرده است. از نظر او، نگاره‌های این نسخه ضمن بهره‌گیری از سنت‌های پیشین نگارگری ایرانی، دارای ترکیب‌بندی‌های منسجم، رنگ‌پردازی دقیق و تأکید ویژه بر شکوه بصری و جایگاه سلطنتی هستند. همچنین، استفاده از عناصر سنتی و بازآفرینی آن‌ها در قالبی منسجم، از ویژگی‌های مهم این مجموعه به شمار می‌رود (لنتز، ۱۹۸۹).

هیلنبراند نیز در پژوهشی درباره شاهنامه بایسنقری، ضمن بررسی ساختار کلی نسخه، به برنامه تصویری، جایگاه نگاره‌ها در متن، شیوه صفحه‌آرایی، تکنیک اجرا و موضوعاتی مانند تاج‌گذاری و صحنه‌های نبرد پرداخته است. این پژوهش نشان می‌دهد که نگاره‌های شاهنامه بایسنقری را نمی‌توان صرفاً تصاویر همراه متن دانست، بلکه انتخاب موضوعات، نحوه قرارگیری تصاویر و شیوه اجرای آن‌ها بخشی از برنامه هنری و فرهنگی منسجم نسخه را تشکیل می‌دهد (هیلنبراند، ۲۰۱۰).

در پژوهش‌های فارسی نیز جنبه‌های مختلف نگاره‌های شاهنامه بایسنقری مورد بررسی قرار گرفته است. در پژوهشی با عنوان «بررسی رابطه متن و تصویر در نگاره‌های با مضامین جنگ‌آوری در شاهنامه بایسنقری»، رابطه میان اشعار فردوسی و تصاویر بررسی شده و نتایج نشان داده است که نگارگران در بسیاری از نگاره‌های جنگ‌آوری، هماهنگی قابل توجهی میان متن و تصویر ایجاد کرده‌اند. با این حال، در برخی نگاره‌ها، پیشینه تصویری و دانش نگارگران از روایت نیز بر نحوه تصویرپردازی تأثیر داشته است. این یافته اهمیت بررسی نگاره‌ها را نه تنها از منظر بازنمایی مستقیم متن، بلکه از جهت عناصر و معانی تصویری مستقل از متن نشان می‌دهد.

پورزرین و جوانی در پژوهشی درباره ساختار هندسی نگاره «کشته شدن ارجاسب به دست اسفندیار در روین‌دژ» از شاهنامه بایسنقری، سازمان هندسی و ساختار بصری این نگاره را مورد مطالعه قرار داده‌اند. نتایج این پژوهش بر اهمیت هندسه در شکل‌گیری ساختار نقاشی ایرانی و نقش آن در سازمان‌دهی عناصر تصویری تأکید دارد. این پژوهش از آن جهت برای مطالعه حاضر اهمیت دارد که نشان می‌دهد تحلیل دقیق نگاره‌های شاهنامه بایسنقری می‌تواند فراتر از موضوع داستان، ساختار و روابط پنهان میان عناصر تصویری را نیز آشکار سازد (پورزرین و جوانی، ۱۴۰۲).

همچنین صالحی‌کیا و شاطری به بررسی بازتاب تزئینات معماری تیموری در نگاره‌های شاهنامه بایسنقری پرداخته‌اند. آنان نشان داده‌اند که عناصر معماری، کاشی‌کاری، تزئینات بناها و دیگر جزئیات ساختمانی در شماری از نگاره‌ها با ویژگی‌های معماری دوره تیموری ارتباط دارند. بر اساس



یافته‌های این پژوهش، نگاره‌های شاهنامه بایسنقری علاوه بر ارزش هنری، می‌توانند به عنوان منابعی تصویری برای شناخت بخشی از ویژگی‌های معماری و تزئینات دوره تیموری نیز مورد استفاده قرار گیرند (صالحی کیا و شاطری، ۱۳۹۸).

در پژوهشی دیگر، ددهجانی و زارع ابرقویی نقش‌مایه‌های موجود بر سپرها در نگاره‌های شاهنامه بایسنقری و شاهنامه شاه‌طهماسبی را بررسی کرده‌اند. این پژوهش نشان می‌دهد که جزئیات موجود در اشیای به‌کاررفته در نگاره‌ها، از جمله سپرها و نقش‌های تزئینی آن‌ها، می‌توانند حامل اطلاعاتی درباره ویژگی‌های هنری و فرهنگی دوره‌ای باشند که اثر در آن شکل گرفته است (ددهجانی و زارع ابرقویی، ۱۳۹۷).

در حوزه پژوهش‌های تطبیقی نیز پورمختار و افشاری نگاره‌های شاهنامه بایسنقری را با نمونه‌هایی از نگارگری معاصر ایران مقایسه کرده‌اند. این پژوهش بر استمرار و تحول مضامین حماسی و ملی در هنر تصویری ایران تمرکز دارد و نشان می‌دهد که موضوعات شاهنامه در دوره‌های مختلف، با وجود تغییر در شیوه‌های هنری، همچنان ظرفیت بالایی برای بازآفرینی تصویری داشته‌اند (پورمختار و افشاری، ۲۰۱۹).

در پژوهش‌های انگلیسی‌زبان، زوجی، نور و حمید به بررسی نقش‌مایه‌های اسلامی در نگاره‌های مکتب هرات با تمرکز بر شاهنامه بایسنقری پرداخته‌اند. آنان نقش‌مایه‌های گیاهی، جانوری، هندسی، کتیبه‌ای و عناصر معماری را در نگاره‌ها بررسی کرده و نشان داده‌اند که این عناصر در ایجاد حرکت، ریتم، فضا و کیفیت زیبایی‌شناختی تصاویر نقش دارند. این پژوهش از منظر مطالعه حاضر اهمیت دارد؛ زیرا نشان می‌دهد عناصر تصویری موجود در نگاره‌ها صرفاً جنبه تزئینی ندارند و می‌توانند در تولید معنا و شکل‌دهی به فضای تصویر مؤثر باشند (Zoghi, Mohd Nor, & Abdul Hamid, 2018).

هیلنبراند در مطالعه دیگری درباره شاهنامه بایسنقری، بر برنامه شمایل‌نگارانه نسخه و نحوه انتخاب و سازمان‌دهی تصاویر تأکید کرده است. از دیدگاه او، موضوعاتی همچون قدرت، تاج‌گذاری و نبرد در میان مضامین برجسته نگاره‌ها قرار دارند و نحوه اجرای این موضوعات با ساختار کلی نسخه و فضای فرهنگی دربار تیموری ارتباط دارد (Hillenbrand, 2010).

با وجود این مطالعات، بررسی پیشینه نشان می‌دهد که بخش قابل توجهی از پژوهش‌های انجام‌شده بر ویژگی‌های زیبایی‌شناختی، هندسی، تزئینی، معماری، رابطه متن و تصویر و مضامین روایی نگاره‌های شاهنامه بایسنقری تمرکز داشته‌اند. در مقابل، مطالعه مستقیم و منسجم کهن‌الگوهای موجود در نگاره‌های این نسخه و تحلیل چگونگی بازنمایی آن‌ها از طریق شخصیت‌ها، موقعیت‌های روایی و عناصر بصری کمتر مورد توجه قرار گرفته است. از این رو، پژوهش حاضر با انتخاب شش نگاره از شاهنامه بایسنقری می‌کوشد این خلأ پژوهشی را تا حدی جبران کرده و با رویکردی کهن‌الگویی، لایه‌های معنایی و نمادین موجود در این آثار را بررسی کند. در این رویکرد، نگاره نه صرفاً تصویری برای توضیح متن، بلکه متنی بصری تلقی می‌شود که می‌تواند الگوهای بنیادین قهرمان، قدرت، خرد، سایه، نبرد و دیگر ساختارهای کهن‌الگویی را در قالب زبان تصویری بازنمایی کند.

تعریف و اهمیت موضوع

کهن‌الگو مفهومی بنیادین در مطالعات اسطوره‌شناسی، ادبیات، هنر و روان‌شناسی تحلیلی است که به الگوهای نخستین و تکرارشونده‌ای اشاره دارد که در روایت‌ها، شخصیت‌ها، نمادها و موقعیت‌های فرهنگی گوناگون بازتاب پیدا می‌کنند. کارل گوستاو یونگ با طرح مفهوم «ناخودآگاه جمعی»، بر این باور بود که برخی صورت‌ها و الگوهای ذهنی در میان انسان‌ها مشترک‌اند و در فرهنگ‌ها و آثار هنری به شکل‌های متفاوت ظاهر می‌شوند. از این دیدگاه، شخصیت‌هایی مانند قهرمان، پیر خردمند، مادر، پادشاه، سایه و جست‌وجوگر می‌توانند صورت‌های متفاوتی از الگوهای



بنیادین انسانی باشند. اهمیت این دیدگاه در مطالعه آثار هنری آن است که اثر هنری تنها به عنوان بازنمایی ظاهری یک رویداد یا شخصیت بررسی نمی‌شود، بلکه می‌توان لایه‌های نمادین و معنایی آن را نیز مورد توجه قرار داد. در چنین رویکردی، عناصر تصویری می‌توانند حامل مفاهیمی فراتر از ظاهر خود باشند و به ساختارهای عمیق‌تر فرهنگی و اسطوره‌ای اشاره کنند.

شاهنامه فردوسی از مهم‌ترین منابع برای مطالعه این گونه الگوهای بنیادین در فرهنگ ایرانی است؛ زیرا روایت‌های آن مجموعه‌ای گسترده از اسطوره‌ها، حماسه‌ها، شخصیت‌های پهلوانی، پادشاهان، نیروهای خیر و شر، سفرهای قهرمانانه و موقعیت‌های سرنوشت‌ساز را دربرمی‌گیرد. در این اثر، شخصیت‌هایی همچون رستم، سیاوش، اسفندیار، فریدون و زال در کنار شخصیت‌هایی مانند ضحاک و افراسیاب، مجموعه‌ای از تقابل‌ها و الگوهای روایی را شکل می‌دهند که قابلیت تفسیر از منظر اسطوره‌شناختی و کهن‌الگویی دارند. از این رو، مطالعه شاهنامه تنها بررسی یک متن حماسی نیست، بلکه می‌تواند راهی برای شناخت بخشی از نظام فکری، ارزش‌ها و نمادهای فرهنگی ایران باشد.

شاهنامه بایسنقری در این میان جایگاه ویژه‌ای دارد؛ زیرا یکی از مهم‌ترین نسخه‌های مصور شاهنامه است که در دوره تیموری و در فضای هنری مکتب هرات شکل گرفت. این نسخه در سال ۸۳۳ق/۱۴۳۰م به پایان رسیده و نگاره‌های آن از نمونه‌های شاخص نگارگری ایرانی به شمار می‌روند. ارزش شاهنامه بایسنقری تنها در متن آن نیست، بلکه کیفیت هنری و تصویری نگاره‌های آن نیز سبب شده است که این نسخه به عنوان یکی از آثار مهم تاریخ نگارگری ایران شناخته شود. هیلنبرند نیز در مطالعه خود بر این نسخه، به برنامه شمایل‌نگارانه، جایگاه تصاویر در متن و مضامین مهمی همچون تاج‌گذاری و نبرد توجه کرده و نشان داده است که انتخاب و سازمان‌دهی نگاره‌ها با ساختار کلی و اهداف هنری نسخه ارتباط دارد. (Hillenbrand, 2010)

اهمیت بررسی کهن‌الگوها در نگاره‌های شاهنامه بایسنقری از آنجا ناشی می‌شود که نگاره، صرفاً تصویری برای توضیح یک بخش از متن ادبی نیست، بلکه خود دارای نظامی از نشانه‌ها، شخصیت‌ها، رنگ‌ها، حرکات، فضاها و عناصر نمادین است. پژوهش‌های انجام‌شده درباره رابطه متن و تصویر در شاهنامه بایسنقری نشان داده‌اند که نگارگران در بسیاری از موارد ارتباط نزدیکی میان متن فردوسی و تصویر برقرار کرده‌اند، اما در برخی موارد نیز از پیشینه تصویری و دانش هنری خود برای شکل دادن به روایت تصویری بهره گرفته‌اند. بنابراین، بررسی نگاره‌ها از منظر کهن‌الگوها می‌تواند به شناخت معنایی فراتر از رابطه مستقیم متن و تصویر منجر شود.

از سوی دیگر، اهمیت این موضوع در این است که نگاره‌های شاهنامه بایسنقری می‌توانند بازتاب‌دهنده جهان‌بینی فرهنگی و هنری دوره تیموری باشند. حضور صحنه‌های نبرد، تاج‌گذاری، قهرمانی، مرگ، پیروزی و رویارویی نیروهای متضاد، زمینه‌ای مناسب برای بررسی الگوهای قهرمان، قدرت، سایه، مرگ و تولد دوباره فراهم می‌کند. بررسی تطبیقی نگاره‌های شاهنامه بایسنقری نیز نشان داده است که مضامین حماسی شاهنامه در دوره‌های مختلف قابلیت بازآفرینی و تداوم در هنر ایرانی را داشته‌اند (پورمختار و افشاری، ۲۰۱۹). همچنین پژوهش‌هایی که عناصر هندسی و تزئینی نگاره‌های این نسخه را بررسی کرده‌اند، بر نقش مهم عناصر بصری در سازمان‌دهی ساختار تصویر تأکید دارند (حاجی‌زاده، بیدختی و عظیمی‌نژاد، ۱۳۹۸).

بر این اساس، موضوع حاضر از دو جهت اهمیت دارد: نخست، از نظر نظری، امکان پیوند دادن مطالعات کهن‌الگویی با تحلیل هنر نگارگری ایرانی را فراهم می‌کند و دوم، از نظر هنری و فرهنگی، به شناخت لایه‌های نمادین و معنایی نگاره‌های شاهنامه بایسنقری کمک می‌کند. انتخاب شش نگاره به عنوان مطالعه موردی نیز این امکان را فراهم می‌سازد که عناصر تصویری هر اثر با دقت بررسی و ارتباط میان شخصیت‌ها، موقعیت‌های روایی و کهن‌الگوهای احتمالی تحلیل شود. از این منظر، پژوهش حاضر می‌تواند نشان دهد که چگونه مفاهیم بنیادین موجود در روایت‌های شاهنامه در فرایند تصویرسازی دوره تیموری به زبان بصری تبدیل شده‌اند و چگونه نگارگران، الگوهای اسطوره‌ای و انسانی را در قالب شخصیت‌ها،



روابط، حرکات و فضاهای تصویری بازنمایی کرده‌اند. چنین رویکردی در نهایت به درک عمیق‌تر از پیوند میان ادبیات حماسی، اسطوره، فرهنگ ایرانی و هنر نگارگری کمک می‌کند.

بحث

بررسی شش نگاره منتخب از شاهنامه بایسنقری نشان می‌دهد که این آثار را نمی‌توان صرفاً بازنمایی تصویری روایت‌های فردوسی دانست، بلکه هر نگاره مجموعه‌ای از نشانه‌ها، شخصیت‌ها، روابط و موقعیت‌های نمادین را در خود جای داده است که امکان خوانش کهن‌الگویی آن‌ها را فراهم می‌کند. شاهنامه بایسنقری که در سال ۸۳۳ق در هرات و در محیط فرهنگی دربار بایسنقر میرزا شکل گرفت، یکی از مهم‌ترین نسخه‌های مصور شاهنامه در دوره تیموری است و نگاره‌های آن از نظر ترکیب‌بندی، طراحی پیکره‌ها، رنگ‌پردازی و سازمان‌دهی فضا، جایگاه ویژه‌ای در تاریخ نگارگری ایران دارند (لنتز، ۱۹۸۹).

در تحلیل نگاره‌های مورد مطالعه، نخستین کهن‌الگوی قابل توجه، کهن‌الگوی قهرمان است. قهرمان در ساختارهای اسطوره‌ای معمولاً شخصیتی است که در برابر دشواری، خطر و نیروهای مخالف قرار می‌گیرد و با عبور از موانع، نظم و ارزش‌های مورد پذیرش جامعه را تثبیت می‌کند. در نگاره‌های مربوط به نبرد و رویارویی پهلوانان، این الگو از طریق وضعیت بدنی شخصیت، قرار گرفتن او در مرکز یا بخش برجسته ترکیب‌بندی، ابزار جنگی، اسب، پوشش و نحوه مواجهه با دشمن قابل مشاهده است. در برخی از نگاره‌های شاهنامه بایسنقری، صحنه‌های نبرد و کشتار از مضامین اصلی برنامه تصویری نسخه محسوب می‌شوند و هیلنبرند نیز جایگاه ویژه موضوعات جنگ و نبرد را در ساختار این نسخه مورد توجه قرار داده است (Hillenbrand, 2010).

کهن‌الگوی قهرمان در این نگاره‌ها تنها به قدرت جسمانی محدود نیست، بلکه با مفاهیمی همچون شجاعت، وفاداری، مسئولیت و دفاع از ارزش‌های جمعی پیوند می‌یابد. قهرمان شاهنامه معمولاً در موقعیتی قرار می‌گیرد که باید میان نیروهای متضاد انتخاب کند و از آزمونی دشوار عبور نماید. بنابراین، تصویر پهلوان در نگاره می‌تواند فراتر از یک شخصیت داستانی، نمادی از ایستادگی انسان در برابر آشوب و تهدید باشد. بررسی نگاره‌های جنگ‌آوری شاهنامه بایسنقری نیز نشان می‌دهد که نگارگران در بسیاری از موارد تلاش کرده‌اند ارتباط میان متن فردوسی و تصویر را حفظ کنند و مضمون حماسی و کنش شخصیت‌ها را به صورت قابل تشخیص در تصویر بازنمایی نمایند. با این حال، در برخی موارد، پیشینه تصویری و سنت‌های نگارگری نیز در شکل‌گیری تصویر تأثیر داشته است.

دومین الگوی مهم، کهن‌الگوی پادشاه و فرمانرواست که در نگاره‌های مربوط به تخت‌نشینی، حضور دربار و صحنه‌های رسمی نمود بیشتری پیدا می‌کند. تخت، تاج، پرده‌های سلطنتی، حضور درباریان، جایگاه مرکزی فرمانروا و نحوه سازمان‌دهی سایر شخصیت‌ها پیرامون او، همگی می‌توانند نشانه‌هایی از قدرت، اقتدار و نظم اجتماعی باشند. در شاهنامه بایسنقری، موضوع تخت‌نشینی از مضامین مهم برنامه تصویری است و چندین نگاره به نمایش پادشاه در جایگاه سلطنتی اختصاص یافته است (Hillenbrand, 2010). از منظر کهن‌الگویی، پادشاه نماد قدرت سازمان‌دهنده و نماینده نظم اجتماعی است و قرار گرفتن او در مرکز تصویر، می‌تواند بر اهمیت جایگاه وی در ساختار سیاسی و فرهنگی جامعه تأکید کند.

در مقابل کهن‌الگوی قهرمان و فرمانروا، می‌توان حضور کهن‌الگوی سایه را نیز در برخی از نگاره‌های مورد مطالعه مشاهده کرد. سایه در نظریه یونگ بیانگر بخش‌های تاریک، سرکوب‌شده یا تهدیدکننده وجود انسان است و در روایت‌های اسطوره‌ای اغلب در قالب دشمن، دیو، نیروی شر یا شخصیتی ظاهر می‌شود که قهرمان باید با او مواجه شود. در نگاره‌های نبرد، تقابل میان پهلوان و دشمن را می‌توان نمونه‌ای تصویری از رویارویی



قهرمان با سایه دانست. اهمیت این تقابل در آن است که هویت قهرمان تا حد زیادی در مواجهه با نیروی مخالف آشکار می‌شود. بنابراین، دشمن صرفاً عنصری برای ایجاد هیجان در روایت نیست، بلکه از نظر نمادین بخشی از ساختار معنایی داستان را تشکیل می‌دهد.

از دیگر عناصر قابل توجه در شش نگاره، حضور اسب، سلاح، معماری، طبیعت، حیوانات و نقوش تزئینی است. این عناصر ممکن است در نگاه نخست جنبه تزئینی یا روایی داشته باشند، اما در یک خوانش نمادین می‌توانند در شکل‌دهی به معنای کلی تصویر نیز نقش داشته باشند. پژوهش‌های انجام‌شده درباره نگاره‌های شاهنامه بایسنقری نشان داده‌اند که در این آثار، نقش‌مایه‌های گیاهی، جانوری، هندسی، کتیبه‌ای و عناصر معماری با دقت فراوان به کار رفته‌اند و در ایجاد حرکت، ریتم، فضا و کیفیت زیبایی‌شناختی تصویر نقش دارند (Zoghi, Mohd Nor, & Abdul Hamid, 2018). تحلیل کهن‌الگویی نباید تنها به شخصیت‌های انسانی محدود شود، بلکه لازم است رابطه میان شخصیت‌ها و عناصر محیطی و تزئینی نیز مورد توجه قرار گیرد.

یکی از ویژگی‌های مهم نگاره‌های شاهنامه بایسنقری، پیوند میان واقعیت تاریخی دوره تیموری و فضای اسطوره‌ای شاهنامه است. نگارگر داستان‌هایی متعلق به گذشته‌ای اسطوره‌ای و حماسی را با بهره‌گیری از معماری، پوشاک، آرایه‌ها و عناصر بصری متناسب با فضای هنری زمان خود تصویر کرده است. از این رو، نگاره‌ها در عین بازنمایی گذشته اسطوره‌ای، نشانه‌هایی از جهان فرهنگی و اجتماعی دوره تیموری را نیز در خود دارند. پژوهش‌های تاریخی و هنری درباره این نسخه نیز بر حضور معماری، تزئینات بناها و عناصر مربوط به محیط دربار و هنر تیموری در نگاره‌ها تأکید کرده‌اند.

از منظر ساختار تصویری، ترکیب‌بندی نگاره‌ها نیز در انتقال مفاهیم کهن‌الگویی اهمیت دارد. قرار گرفتن شخصیت اصلی در مرکز، استفاده از خطوط مورب در صحنه‌های نبرد، تجمع شخصیت‌ها در اطراف محور اصلی تصویر و ایجاد تفاوت میان شخصیت‌های مثبت و منفی، همگی می‌توانند در هدایت نگاه مخاطب و تقویت معنای روایت مؤثر باشند. در این میان، رنگ نیز نقش مهمی در ایجاد فضای عاطفی و حماسی دارد. استفاده دقیق و حساب‌شده از رنگ‌ها و ترکیب‌بندی روشن از ویژگی‌هایی است که در توصیف نگاره‌های شاهنامه بایسنقری مورد تأکید قرار گرفته است (Lentz, 1989).

همچنین، برخی از نگاره‌ها با استفاده از فضاهای معماری چندلایه و نمایش همزمان چند رویداد، ساختاری فراتر از بازنمایی ساده یک لحظه داستانی ایجاد می‌کنند. در این شیوه، نگارگر ممکن است یک روایت را در چند سطح فضایی سازمان دهد و با کنار هم قرار دادن شخصیت‌ها و رخدادها، زمان و مکان‌های مختلف را در یک تصویر جمع کند. این ویژگی سبب می‌شود نگاره به یک متن تصویری مستقل تبدیل شود که مخاطب برای فهم آن باید روابط میان عناصر مختلف را کشف کند. چنین ساختاری ظرفیت بالایی برای تحلیل نمادین و کهن‌الگویی دارد، زیرا شخصیت‌ها و رویدادها در شبکه‌ای از روابط بصری و معنایی قرار می‌گیرند.

در مجموع، تحلیل شش نگاره منتخب نشان می‌دهد که کهن‌الگوهایی همچون قهرمان، پادشاه و سایه، در کنار مفاهیمی مانند نبرد، قدرت، نظم، مرگ، پیروزی و آزمون، از مهم‌ترین ساختارهای قابل شناسایی در این آثار هستند. این الگوها در نگاره‌ها به صورت مستقیم و یکسان ظاهر نمی‌شوند، بلکه از طریق شخصیت‌ها، روابط میان آن‌ها، حالت‌های بدنی، ابزارها، معماری، طبیعت، رنگ و ترکیب‌بندی شکل می‌گیرند. از این منظر، نگارگری شاهنامه بایسنقری را می‌توان فرایندی دانست که در آن روایت‌های اسطوره‌ای و حماسی فردوسی به زبان تصویری ترجمه شده و در عین حال، با جهان فرهنگی و هنری دوره تیموری پیوند یافته‌اند.



نتایج این بحث همچنین نشان می‌دهد که ارزش نگاره‌های شاهنامه بایسنقری تنها در زیبایی بصری یا وفاداری آن‌ها به متن فردوسی خلاصه نمی‌شود. این تصاویر حامل نظامی از نشانه‌ها هستند که می‌توانند مفاهیم بنیادین فرهنگ ایرانی را در قالب تصویر منتقل کنند. همان‌گونه که مطالعات انجام شده درباره این نسخه بر برنامه شمایل‌نگارانه، موضوعات نبرد و تخت‌نشینی و سازمان‌دهی دقیق تصاویر تأکید کرده‌اند، بررسی کهن‌الگویی می‌تواند لایه دیگری از معنای این آثار را آشکار سازد (Hillenbrand, 2010). بنابراین، مطالعه شش نگاره منتخب نشان می‌دهد که میان ادبیات حماسی، اسطوره، ساختارهای کهن‌الگویی و زبان تصویری نگارگری ایرانی رابطه‌ای عمیق وجود دارد و شاهنامه بایسنقری نمونه‌ای برجسته از تبدیل روایت‌های بنیادین فرهنگ ایرانی به تصویر است.

روش‌شناسی

پژوهش حاضر از نظر هدف، بنیادی و از نظر ماهیت و روش، کیفی و توصیفی - تحلیلی است و با رویکرد تحلیل تصویری و خوانش کهن‌الگویی انجام می‌شود. انتخاب این روش با ماهیت موضوع پژوهش تناسب دارد؛ زیرا هدف اصلی، شناسایی و تفسیر کهن‌الگوهای موجود در نگاره‌های شاهنامه بایسنقری و بررسی نحوه بازنمایی آن‌ها در عناصر تصویری است، نه اندازه‌گیری کمی متغیرها. در پژوهش‌های مربوط به نگاره‌های شاهنامه بایسنقری نیز روش توصیفی - تحلیلی و مطالعات کتابخانه‌ای برای بررسی رابطه متن و تصویر مورد استفاده قرار گرفته است.

جامعه مورد مطالعه پژوهش شامل نگاره‌های موجود در نسخه شاهنامه بایسنقری است و نمونه پژوهش به صورت هدفمند از میان نگاره‌های این نسخه انتخاب شده است. در این راستا، شش نگاره به عنوان نمونه موردی برگزیده شده‌اند. معیار انتخاب نگاره‌ها، برخورداری از ظرفیت روایی و تصویری مناسب برای شناسایی عناصر کهن‌الگویی، حضور شخصیت‌ها و موقعیت‌های اسطوره‌ای و حماسی، تنوع موضوعی و امکان بررسی ارتباط میان متن و تصویر بوده است. انتخاب هدفمند نمونه در پژوهش‌های کیفی امکان تمرکز بر مواردی را فراهم می‌کند که بیشترین ارتباط را با پرسش و هدف پژوهش دارند.

گردآوری داده‌ها به شیوه کتابخانه‌ای و اسنادی انجام شده است. برای این منظور، ابتدا منابع مرتبط با شاهنامه فردوسی، شاهنامه بایسنقری، تاریخ نگارگری ایرانی و مکتب هرات بررسی شده و سپس منابع مربوط به نظریه کهن‌الگو، روان‌شناسی تحلیلی یونگ، اسطوره‌شناسی و مطالعات تصویری مورد استفاده قرار گرفته است. همچنین تصاویر شش نگاره منتخب و اطلاعات مربوط به موضوع، شخصیت‌ها و روایت هر نگاره بررسی و با متن مربوط در شاهنامه تطبیق داده شده است. پژوهش‌های پیشین درباره نگاره‌های شاهنامه بایسنقری نیز بر اهمیت بررسی همزمان متن و تصویر تأکید کرده‌اند و نشان داده‌اند که میزان ارتباط نگاره‌ها با ابیات فردوسی در نمونه‌های مختلف متفاوت است.

فرایند تحلیل داده‌ها در چند مرحله انجام گرفته است. در مرحله نخست، هر یک از شش نگاره به صورت جداگانه توصیف شده و عناصر آشکار آن، از جمله شخصیت‌ها، پوشش، حالت‌های بدنی، حرکات، ابزارها، حیوانات، عناصر معماری، طبیعت، رنگ، ترکیب‌بندی و روابط فضایی میان پیکره‌ها شناسایی شده است. در مرحله دوم، مضمون روایی هر نگاره با بخش مربوط به آن در شاهنامه تطبیق داده شده تا مشخص شود تصویر چگونه روایت ادبی را بازنمایی کرده است. این شیوه با مطالعات پیشین درباره شاهنامه بایسنقری نیز هماهنگ است؛ زیرا در آن پژوهش‌ها رابطه میان متن و تصویر و میزان وفاداری نگارگر به روایت ادبی مورد توجه قرار گرفته است.

در مرحله سوم، عناصر تصویری شناسایی شده بر اساس چارچوب نظری کهن‌الگوها تحلیل شده‌اند. در این مرحله، شخصیت‌ها و موقعیت‌های موجود در هر نگاره با الگوهای مانند قهرمان، پادشاه، پیر خردمند، مادر، سایه، دشمن و دیگر صورت‌های بنیادین قابل انطباق بررسی شده‌اند. در این تحلیل، صرف شباهت ظاهری یک شخصیت با یک کهن‌الگو ملاک قرار نگرفته، بلکه ویژگی‌های رفتاری، جایگاه شخصیت در روایت، رابطه



او با سایر شخصیت‌ها، نوع کنش، موقعیت قرارگیری در تصویر و نقش وی در پیشبرد داستان نیز در نظر گرفته شده است. استفاده از رویکرد کهن‌الگویی در تحلیل هنر امکان بررسی این موضوع را فراهم می‌کند که چگونه الگوهای بنیادین در قالب تصاویر هنری و نمادهای بصری فعال می‌شوند. (Potash, 2015)

در مرحله چهارم، عناصر بصری و کهن‌الگوهای شناسایی شده در ارتباط با یکدیگر تفسیر شده‌اند. برای مثال، قرار گرفتن یک پهلوان در موقعیت مرکزی، نوع پوشش و سلاح، نحوه مواجهه او با دشمن، حضور اسب و عناصر طبیعی و همچنین فضای پیرامون شخصیت، در کنار محتوای روایت بررسی شده است تا مشخص شود آیا مجموعه این عناصر در شکل‌گیری کهن‌الگوی قهرمان نقش دارند یا خیر. در این مرحله، تحلیل از سطح توصیف ظاهری فراتر رفته و به معنای ضمنی و نمادین عناصر تصویری توجه شده است. روش تحلیل محتوای کیفی نیز امکان بررسی همزمان محتوای آشکار و معنای پنهان تصاویر را فراهم می‌کند و برای تحلیل آثار تصویری قابل استفاده است.

برای افزایش اعتبار تحلیل، تفسیر هر نگاره بر اساس سه سطح انجام شده است: سطح نخست، توصیف عینی عناصر قابل مشاهده؛ سطح دوم، بررسی ارتباط عناصر تصویری با روایت شاهنامه؛ و سطح سوم، تفسیر نمادین و کهن‌الگویی عناصر. این تفکیک کمک می‌کند تا میان آنچه مستقیماً در تصویر دیده می‌شود و برداشت تفسیری پژوهشگر تمایز ایجاد شود. در تحلیل کیفی تصاویر، توجه همزمان به محتوای آشکار و معنای نهفته اهمیت زیادی دارد و افزایش سطح تفسیر نیز مستلزم ارائه منطق روشن برای ارتباط میان داده‌های تصویری و مضامین استخراج شده است (Egbeg Thyme et al., 2013).

در نهایت، یافته‌های حاصل از تحلیل شش نگاره با یکدیگر مقایسه شده‌اند تا الگوهای مشترک و تفاوت‌های موجود در بازنمایی کهن‌الگوها مشخص شود. بر این اساس، پژوهش حاضر تلاش می‌کند ضمن شناسایی کهن‌الگوهای غالب در نگاره‌های منتخب، نحوه تجلی آن‌ها را در شخصیت‌پردازی، ترکیب‌بندی، عناصر نمادین و ساختار روایی تصویر تبیین کند. این شیوه تحلیل با رویکردهای جدید تحلیل کهن‌الگویی نیز همخوان است؛ زیرا در روش‌های کیفی مبتنی بر نظریه یونگ، شناسایی الگوهای تکرارشونده و سپس تفسیر معنای آن‌ها، فرایندی اساسی برای دستیابی به ساختارهای عمیق‌تر متن یا تصویر محسوب می‌شود. (Lu, 2024)

ابزار پژوهش

ابزار اصلی پژوهش حاضر، فرم مشاهده و تحلیل محتوای تصویری است که به صورت پژوهشگرساخته و متناسب با اهداف مطالعه تنظیم شده است. با توجه به اینکه موضوع پژوهش بر تحلیل شش نگاره از شاهنامه بایسنقری و شناسایی کهن‌الگوهای موجود در آن‌ها متمرکز است، استفاده از پرسشنامه یا ابزارهای کمی برای گردآوری داده‌ها مناسب نیست؛ بلکه خود نگاره‌ها، متن مرتبط با آن‌ها و منابع مکتوب تخصصی، داده‌های اصلی پژوهش را تشکیل می‌دهند. در مطالعات کیفی مربوط به آثار تصویری نیز می‌توان با مشاهده نظام‌مند، ثبت ویژگی‌های بصری و کدگذاری عناصر تصویر، مضامین و الگوهای نهفته در آثار هنری را شناسایی کرد (مومنی‌راد، ۱۳۹۲).

فرم تحلیل پژوهشگرساخته شامل چند محور اصلی است. در بخش نخست، اطلاعات شناسنامه‌ای هر نگاره شامل عنوان نگاره، موضوع روایت، شخصیت‌های اصلی، محل قرارگیری نگاره در نسخه و ارتباط آن با بخش مربوط به شاهنامه ثبت می‌شود. در بخش دوم، ویژگی‌های ظاهری و بصری نگاره شامل شخصیت‌ها و پیکره‌ها، حالت چهره و بدن، پوشش، سلاح، حیوانات، عناصر معماری، عناصر طبیعی، رنگ‌ها، خطوط، ترکیب‌بندی، مرکز توجه، نحوه سازمان‌دهی فضا و روابط میان شخصیت‌ها مورد مشاهده و ثبت قرار می‌گیرد. چنین تفکیکی میان توصیف آنچه در تصویر دیده می‌شود و تفسیر معنای آن، در روش‌های نظام‌مند تحلیل آثار تصویری نیز مورد تأکید قرار گرفته است.



در بخش سوم ابزار، عناصر نمادین و روایی نگاره ثبت می‌شوند. در این قسمت، پژوهشگر بررسی می‌کند که هر شخصیت یا عنصر تصویری چه نقشی در روایت دارد و آیا می‌تواند با یکی از کهن‌الگوهای موردنظر در چارچوب نظری پژوهش ارتباط داشته باشد یا خیر. مهم‌ترین مقوله‌های مورد بررسی شامل کهن‌الگوی قهرمان، سایه، پادشاه، پیر خردمند، مادر، دشمن و سایر الگوهای بنیادین قابل شناسایی در نگاره‌هاست. در این مرحله، صرف شباهت ظاهری یک شخصیت با یک کهن‌الگو ملاک قرار نمی‌گیرد، بلکه جایگاه شخصیت در روایت، کنش‌های او، رابطه‌اش با دیگر شخصیت‌ها و نشانه‌های بصری همراه وی نیز بررسی می‌شود.

بخش چهارم ابزار به تحلیل ارتباط میان متن و تصویر اختصاص دارد. برای هر نگاره، بخش مربوط به روایت شاهنامه بررسی می‌شود تا مشخص شود نگارگر چگونه مضمون ادبی را به زبان تصویری تبدیل کرده است. در این مرحله، شخصیت‌ها، کنش‌ها، فضای روایی و عناصر موجود در متن با عناصر قابل مشاهده در نگاره مقایسه می‌شوند. این شیوه به پژوهشگر کمک می‌کند تا میان معنای صریح روایت و معنای ضمنی و نمادین تصویر تمایز ایجاد کند. در مطالعات تحلیل بصری نیز توجه همزمان به عناصر تصویری و زمینه متنی، امکان دستیابی به مضامین مفهومی عمیق‌تر را فراهم می‌کند (Brown & Collins, 2021).

در بخش پنجم، برای هر نگاره کدگذاری کیفی انجام می‌شود. به این منظور، ابتدا عناصر قابل مشاهده بدون تفسیر اولیه ثبت شده، سپس عناصر مشابه در مقوله‌های مشترک قرار می‌گیرند و در مرحله نهایی، ارتباط آن‌ها با کهن‌الگوهای موردنظر تفسیر می‌شود. استفاده از کدگذاری برای تحلیل تصاویر می‌تواند به شناسایی مضامین، روابط و داستان‌های بصری موجود در مجموعه‌ای از آثار کمک کند و امکان مقایسه منظم چند تصویر را فراهم آورد (Budzise-Weaver, 2016).

برای افزایش اعتبار ابزار، فرم تحلیل بر اساس اهداف پژوهش، پرسش‌های تحقیق، مبانی نظری کهن‌الگوها و ویژگی‌های بصری نگاره‌های شاهنامه بایسنقری تنظیم شده است. همچنین تلاش شده است میان سه مرحله «توصیف»، «تحلیل» و «تفسیر» تمایز ایجاد شود تا برداشت‌های ذهنی پژوهشگر با شواهد قابل مشاهده در نگاره‌ها خلط نشود. در مرحله توصیف، آنچه مستقیماً در تصویر مشاهده می‌شود ثبت می‌گردد؛ در مرحله تحلیل، روابط میان عناصر بصری و روایت بررسی می‌شود؛ و در مرحله تفسیر، معنای نمادین و کهن‌الگویی حاصل از این روابط مورد بررسی قرار می‌گیرد. این نوع تفکیک در چارچوب‌های تحلیل نظام‌مند داده‌های بصری و متنی نیز مورد توجه قرار گرفته است (Brown & Collins, 2021).

در نهایت، ابزار پژوهش شامل «فرم تحلیل شش نگاره منتخب» است که برای هر نگاره، اطلاعات شناسنامه‌ای، عناصر بصری، عناصر روایی، نمادها، شخصیت‌ها، موقعیت‌های اسطوره‌ای، کهن‌الگوهای احتمالی و تفسیر نهایی ثبت می‌شود. بنابراین، ابزار پژوهش در این مطالعه صرفاً وسیله‌ای برای گردآوری اطلاعات نیست، بلکه چارچوبی منظم برای مشاهده، دسته‌بندی، کدگذاری و تفسیر نگاره‌هاست و امکان مقایسه شش نمونه مورد مطالعه و دستیابی به الگوهای مشترک و متفاوت میان آن‌ها را فراهم می‌سازد.

محدودیت‌ها و چالش‌ها

پژوهش حاضر، همانند هر پژوهش کیفی و مبتنی بر تحلیل آثار تصویری، با محدودیت‌ها و چالش‌هایی مواجه است که توجه به آن‌ها برای تفسیر دقیق‌تر یافته‌ها ضروری است. نخستین محدودیت، ماهیت تفسیری نگاره‌هاست. برخلاف داده‌های کمی که امکان اندازه‌گیری و مقایسه عددی آن‌ها وجود دارد، معنای عناصر تصویری همواره می‌تواند بیش از یک برداشت را در اختیار پژوهشگر قرار دهد. به همین دلیل، ممکن است یک شخصیت، شیء یا موقعیت تصویری از دیدگاه پژوهشگران مختلف، معانی متفاوتی داشته باشد. مطالعات روش‌شناسی بصری نیز بر این نکته تأکید



دارند که تصاویر نسبت به داده‌های متنی، ظرفیت بالایی برای چندمعنایی و تفسیرهای متفاوت دارند و پژوهشگر باید میان مشاهده عینی و برداشت تفسیری تمایز قائل شود (لین و لیا، ۲۰۰۵).

دومین چالش، احتمال دخالت برداشت شخصی پژوهشگر در فرایند تحلیل است. در پژوهش حاضر، شناسایی کهن‌الگوها تا حدی به تفسیر پژوهشگر از شخصیت‌ها، روابط، نمادها و موقعیت‌های روایی وابسته است. از این رو، این احتمال وجود دارد که پیش‌فرض‌های ذهنی یا آشنایی پژوهشگر با نظریه یونگ بر نحوه تفسیر برخی عناصر تأثیر بگذارد. در روش‌های پژوهش تصویری، بازاندیشی و توجه به جایگاه و پیش‌فرض‌های پژوهشگر از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است؛ زیرا معنای تصویر صرفاً در خود تصویر قرار ندارد و در فرایند مشاهده و تفسیر نیز ساخته می‌شود (Lynn & Lea, 2005).

محدودیت دیگر، انتخاب تنها شش نگاره به عنوان نمونه مورد مطالعه است. اگرچه انتخاب هدفمند این شش نگاره امکان تحلیل عمیق و جزئی آن‌ها را فراهم می‌کند، نتایج حاصل را نمی‌توان به تمامی نگاره‌های شاهنامه بایسنقری تعمیم داد. هدف پژوهش حاضر نیز تعمیم آماری نیست، بلکه دستیابی به شناخت عمیق‌تر از نحوه بازنمایی کهن‌الگوها در نمونه‌های منتخب است. در پژوهش‌های کیفی مبتنی بر داده‌های بصری نیز محدود بودن نمونه معمولاً با هدف دستیابی به تحلیل عمیق‌تر همراه است، اما همین مسئله دامنه تعمیم یافته‌ها را محدود می‌کند (Glaw et al., 2017).

از دیگر چالش‌های پژوهش، دسترسی به نسخه اصلی و بررسی مستقیم همه جزئیات تصویری آن است. در بسیاری از موارد، تحلیل پژوهشگر بر اساس تصاویر دیجیتال یا بازتولیدهای موجود انجام می‌شود و کیفیت تصویر می‌تواند بر مشاهده جزئیاتی مانند رنگ‌های ظریف، خطوط، بافت، جزئیات چهره‌ها و عناصر تزئینی تأثیر بگذارد. بنابراین، برخی ظرایف بصری ممکن است در نسخه‌های دیجیتال یا تصاویر با وضوح پایین به‌طور کامل قابل مشاهده نباشند. این مسئله در پژوهش‌های تصویری اهمیت بیشتری دارد؛ زیرا کیفیت و نحوه ارائه تصویر می‌تواند بر فرایند مشاهده و تفسیر اثر گذار باشد.

یکی دیگر از محدودیت‌ها، دشواری تفکیک میان معنای تاریخی موردنظر نگارگر و تفسیری است که پژوهشگر امروزی از تصویر ارائه می‌کند. ممکن است یک عنصر تصویری در دوره تیموری معنایی خاص داشته باشد که با برداشت امروزی از همان عنصر تفاوت داشته باشد. بنابراین، تفسیر کهن‌الگویی نباید بدون توجه به زمینه تاریخی، فرهنگی و هنری اثر انجام شود. در مطالعات تصویری، ارتباط میان تصویر، متن، زمینه تولید و شرایط تاریخی از عوامل مهم در شکل‌گیری معنا به شمار می‌رود و تفسیر تصویر بدون توجه به این زمینه‌ها می‌تواند به برداشت ناقص یا بیش‌ازحد تفسیری منجر شود (Felstead, Jewson, & Walters, 2004).

چالش دیگر، تشخیص مرز میان نماد تصویری و عنصر صرفاً تزئینی است. در نگارگری ایرانی، عناصری مانند گل‌بوته، درخت، کوه، حیوانات، معماری، سلاح و پوشش می‌توانند همزمان نقش زیبایی‌شناختی، روایی و نمادین داشته باشند. بنابراین، نمی‌توان صرف حضور یک عنصر در نگاره را به‌تنهایی دلیلی برای نسبت دادن آن به یک کهن‌الگوی خاص دانست. لازم است این عناصر در ارتباط با متن شاهنامه، جایگاهشان در ترکیب‌بندی و رابطه آن‌ها با شخصیت‌ها و رویدادهای تصویر تحلیل شوند. پژوهش‌های مربوط به روش‌شناسی بصری نیز بر ضرورت ارائه چارچوب روشن برای تحلیل و پرهیز از تفسیر شتابزده تصاویر تأکید کرده‌اند (Rose, 2016).

در نهایت، محدودیت اصلی پژوهش حاضر را می‌توان در ماهیت چندلایه و چندمعنایی نگاره‌های شاهنامه بایسنقری دانست. این آثار همزمان دارای لایه‌های ادبی، تاریخی، اسطوره‌ای، هنری، فرهنگی و نمادین هستند و بررسی کامل همه این لایه‌ها در یک پژوهش امکان‌پذیر نیست. از این رو، پژوهش حاضر بر لایه کهن‌الگویی و نحوه بازنمایی آن در شش نگاره منتخب تمرکز کرده است. برای کاهش تأثیر این محدودیت‌ها،



تلاش شده است تحلیل هر نگاره بر پایه شواهد قابل مشاهده، متن مرتبط شاهنامه، مبانی نظری کهن‌الگوها و زمینه تاریخی و هنری نسخه انجام گیرد. همچنین، تفکیک مراحل توصیف، تحلیل و تفسیر می‌تواند از آمیختن مشاهده مستقیم با برداشت شخصی پژوهشگر جلوگیری کند. استفاده از چنین رویکردی در پژوهش‌های تصویری می‌تواند به افزایش انسجام و شفافیت فرایند تحلیل کمک کند. (Glaw et al., 2017)

یافته ها

یافته‌های پژوهش حاضر بر اساس تحلیل کیفی و توصیفی شش نگاره منتخب از شاهنامه بایسنقری به دست آمده است. در این تحلیل، علاوه بر شخصیت‌های اصلی و فرعی، عناصر بصری شامل ترکیب‌بندی، رنگ، پوشش، سلاح، حیوانات، عناصر طبیعی، معماری و نحوه قرارگیری پیکرها مورد بررسی قرار گرفت و سپس ارتباط این عناصر با مفاهیم کهن‌الگویی تحلیل شد. نتایج نشان داد که نگاره‌های مورد بررسی صرفاً بازنمایی تصویری داستان‌های شاهنامه نیستند، بلکه مجموعه‌ای از نشانه‌های بصری و نمادین را در خود جای داده‌اند که می‌توانند بازتاب‌دهنده الگوهای بنیادین اسطوره‌ای و فرهنگی باشند. در این میان، کهن‌الگوهای قهرمان، پادشاه و سایه بیشترین حضور و برجستگی را در نمونه‌های مورد مطالعه داشتند. این یافته با دیدگاه‌های مطرح‌شده درباره ساختار اسطوره‌ای شاهنامه و نقش شخصیت‌های بنیادین در روایت‌های حماسی همخوانی دارد (باباخانی، ۱۳۹۳).

نخستین و برجسته‌ترین یافته، حضور کهن‌الگوی قهرمان در نگاره‌های منتخب است. قهرمان در پنج مورد از شش نگاره، یعنی ۳/۸۳ درصد نمونه‌ها، به صورت مستقیم یا غیرمستقیم قابل شناسایی بود. این کهن‌الگو معمولاً از طریق شخصیت پهلوان، جنگجو یا فردی که در موقعیت دشوار قرار گرفته است، بازنمایی می‌شود. حضور سلاح، اسب، پوشش رزمی، حالت ایستادن یا حرکت، رویارویی با دشمن و قرار گرفتن شخصیت در بخش مهمی از ترکیب‌بندی از مهم‌ترین نشانه‌های تصویری این کهن‌الگو بودند. قهرمان در این تصاویر نماد شجاعت، قدرت، مقاومت، وفاداری و دفاع از ارزش‌های جمعی است. از منظر روان‌شناسی تحلیلی نیز قهرمان یکی از مهم‌ترین صورت‌های کهن‌الگویی محسوب می‌شود که با عبور از موانع، مواجهه با نیروهای مخالف و دستیابی به تحول ارتباط دارد (یونگ، ۱۴۰۳).

دومین یافته، حضور کهن‌الگوی پادشاه در چهار نگاره، معادل ۷/۶۶ درصد نمونه‌هاست. این کهن‌الگو بیشتر در فضاهای درباری و صحنه‌هایی که موضوع آن‌ها قدرت، فرمانروایی، تاج‌گذاری یا حضور دربار است، مشاهده شد. تاج، تخت، لباس فاخر، معماری باشکوه، همراهان و جایگاه مرکزی شخصیت از مهم‌ترین نشانه‌هایی بودند که موقعیت پادشاه را برجسته می‌کردند. نحوه قرارگیری پادشاه در فضای تصویر معمولاً به گونه‌ای است که برتری و اقتدار او نسبت به دیگر شخصیت‌ها قابل مشاهده باشد. بنابراین، پادشاه در نگاره‌های مورد بررسی علاوه بر شخصیت روایی، نمادی از نظم، قدرت، مشروعیت و انسجام اجتماعی است. این شیوه بازنمایی با ویژگی‌های نگارگری دوره تیموری و توجه به شکوه دربار و ساختار قدرت در آثار این دوره ارتباط دارد (آژند، ۱۳۸۷).

یافته سوم مربوط به کهن‌الگوی سایه است که در چهار نگاره، معادل ۷/۶۶ درصد نمونه‌ها، مشاهده شد. سایه در این پژوهش بیشتر در قالب دشمن، رقیب یا نیروی مخالف قهرمان ظاهر شده است. تقابل مستقیم دو شخصیت، استفاده از سلاح، حالت‌های بدنی پرتش، جهت حرکت پیکرها و سازمان‌دهی فضای تصویر به صورت دو قطب متضاد، مهم‌ترین نشانه‌های این کهن‌الگو هستند. در این ساختار، دشمن تنها یک شخصیت مخالف نیست، بلکه نماینده نیرویی است که در برابر نظم، قهرمانی و ارزش‌های مورد حمایت شخصیت اصلی قرار می‌گیرد. بنابراین، حضور سایه باعث برجسته‌تر شدن ویژگی‌های قهرمان و آشکار شدن مفهوم تقابل میان نیروهای متضاد می‌شود (خسروی، ۱۳۹۴).



یکی دیگر از یافته‌های مهم، حضور پررنگ عناصر طبیعی در پنج نگاره، معادل $3/83$ درصد نمونه‌ها، است. درختان، گیاهان، کوه‌ها، باغ‌ها و سایر عناصر طبیعی در بسیاری از تصاویر حضور دارند و علاوه بر ایجاد فضای بصری، در شکل‌دهی به فضای روایی و نمادین اثر نیز نقش دارند. طبیعت در این نگاره‌ها اغلب به عنوان بستری برای وقوع رویدادهای حماسی عمل می‌کند و گاهی با مفهوم حرکت، زندگی، پایداری و گذر زمان ارتباط پیدا می‌کند. استفاده گسترده از عناصر طبیعی همچنین نشان‌دهنده توجه نگارگران ایرانی به پیوند میان انسان و محیط پیرامون است. در مطالعات مربوط به نگارگری ایرانی، عناصر طبیعت از اجزای مهم ساختار بصری محسوب می‌شوند و در کنار کارکرد تزئینی، نقش روایی و معنایی نیز دارند (کنبای، ۱۳۸۱).

در بررسی عناصر حیوانی نیز مشخص شد که اسب و دیگر حیوانات در چهار نگاره، معادل $7/66$ درصد نمونه‌ها، حضور دارند. در میان این عناصر، اسب اهمیت بیشتری دارد؛ زیرا اغلب در کنار شخصیت‌های قهرمان و جنگاور قرار گرفته و با مفاهیمی مانند قدرت، حرکت، سرعت و آمادگی برای نبرد ارتباط دارد. در واقع، اسب در برخی نگاره‌ها بخشی از هویت بصری قهرمان محسوب می‌شود و رابطه میان انسان و حیوان را در ساختار حماسی تصویر برجسته می‌کند.

سلاح و ابزارهای جنگی نیز در چهار نگاره، معادل $7/66$ درصد نمونه‌ها، مشاهده شد. شمشیر، نیزه، کمان و سپر از جمله عناصری هستند که فضای حماسی و جنگی نگاره‌ها را تقویت می‌کنند. این عناصر علاوه بر کارکرد روایی، در ساخت شخصیت‌پردازی نیز مؤثرند؛ به گونه‌ای که نوع سلاح و نحوه استفاده از آن می‌تواند جایگاه، قدرت و نقش شخصیت را در روایت مشخص کند. بنابراین، سلاح در این نگاره‌ها تنها یک ابزار جنگی نیست، بلکه نشانه‌ای از قدرت، دفاع، مبارزه و هویت پهلوانی محسوب می‌شود.

بررسی معماری نیز نشان داد که عناصر معماری و فضاهای درباری در سه نگاره، معادل 50 درصد نمونه‌ها، نقش قابل توجهی دارند. کاخ، ایوان، ستون، دیوار، تالار و تزئینات معماری علاوه بر تعیین مکان رویداد، سلسله‌مراتب اجتماعی شخصیت‌ها را نیز مشخص می‌کنند. قرار گرفتن شخصیت‌های قدرتمند در فضاهای باشکوه و رسمی، مفهوم اقتدار و شکوه سلطنتی را تقویت می‌کند. از این منظر، معماری در نگاره‌های شاهنامه بایسنقری تنها پس‌زمینه‌ای برای روایت نیست، بلکه بخشی از نظام معنایی اثر است و در معرفی جایگاه اجتماعی شخصیت‌ها نقش دارد (مهرابی و مسجدی، ۱۳۸۸).

همچنین، تحلیل رنگ و ترکیب‌بندی نشان داد که این دو عنصر در هر شش نگاره نقش مهمی در هدایت نگاه مخاطب و برجسته کردن شخصیت یا رویداد اصلی دارند. قرارگیری پیکره‌های اصلی در نقاط مهم تصویر، استفاده از تضادهای رنگی، خطوط حرکتی و سازمان‌دهی متوازن عناصر باعث شده است که مخاطب بتواند شخصیت یا رویداد محوری را به سرعت تشخیص دهد. از این رو، ترکیب‌بندی را می‌توان یکی از ابزارهای مهم نگارگر برای انتقال معنا دانست. در نگارگری ایرانی، رنگ و ترکیب‌بندی علاوه بر جنبه زیبایی‌شناختی، در ایجاد فضای روایی و تأکید بر اهمیت شخصیت‌ها نیز مؤثر هستند (آژند، ۱۳۸۷).



جدول زیر خلاصه یافته‌های حاصل از تحلیل شش نگاره را نشان می‌دهد:

ردیف	مؤلفه مورد بررسی	تعداد نگاره	درصد	مهم‌ترین نشانه‌های تصویری	معنای غالب
۱	کهن‌الگوی قهرمان	۵	۳٪/۸۳	پهلوان، اسب، سلاح، پوشش رزمی	شجاعت، مقاومت و پیروزی
۲	کهن‌الگوی پادشاه	۴	۷٪/۱۶۶	تاج، تخت، کاخ، لباس سلطنتی	قدرت، نظم و اقتدار
۳	کهن‌الگوی سایه	۴	۷٪/۱۶۶	دشمن، سلاح، تقابل پیکرها	تهدید، آشوب و نیروی مخالف
۴	سفر و آزمون قهرمان	۴	۷٪/۱۶۶	حرکت، اسب، نبرد و فضای باز	تحول، رشد و تجربه
۵	عناصر طبیعی	۵	۳٪/۸۳	درخت، کوه، باغ و گیاهان	زندگی، پایداری و فضای اسطوره‌ای
۶	عناصر حیوانی	۴	۷٪/۱۶۶	اسب و حیوانات	قدرت، حرکت و پویایی
۷	سلاح و ابزار جنگی	۴	۷٪/۱۶۶	شمشیر، نیزه، کمان و سپر	مبارزه، دفاع و قدرت
۸	معماری و فضای درباری	۳	۵۰٪	کاخ، ایوان، ستون و تالار	شکوه، نظم و جایگاه اجتماعی
۹	تقابل خیر و شر	۴	۷٪/۱۶۶	دو گروه متقابل، نبرد و تضاد	عدالت، مبارزه و پیروزی
۱۰	رنگ و ترکیب‌بندی	۶	۱۰۰٪	مرکزیت، تضاد رنگی و خطوط حرکتی	تأکید معنایی و هدایت نگاه

بر اساس جدول، بیشترین فراوانی مربوط به رنگ و ترکیب‌بندی با حضور در تمامی شش نگاره است. پس از آن، کهن‌الگوی قهرمان و عناصر طبیعی با حضور در پنج نگاره قرار دارند. این موضوع نشان می‌دهد که ساختار معنایی نگاره‌ها تنها از طریق شخصیت‌های انسانی شکل نگرفته، بلکه عناصر بصری و محیطی نیز در انتقال مفاهیم نقش اساسی دارند. همچنین پادشاه و سایه هر دو در چهار نگاره حضور دارند که بیانگر اهمیت تقابل میان قدرت، نظم و نیروهای مخالف در ساختار تصویری نمونه‌های بررسی‌شده است.

در مجموع، یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که مهم‌ترین ساختار کهن‌الگویی در شش نگاره منتخب، ساختار «قهرمان - نیروی مخالف» است. قهرمان در مسیر رویارویی با دشمن، آزمون و خطر قرار می‌گیرد و در مقابل، سایه به عنوان نیروی مخالف ظاهر می‌شود. پادشاه نیز در بسیاری از موارد نماینده نظم، قدرت و ساختار اجتماعی است. این سه الگوی اصلی در کنار عناصر نمادینی مانند اسب، سلاح، طبیعت و معماری، نظام معنایی منسجمی را در نگاره‌ها ایجاد کرده‌اند. در نتیجه می‌توان گفت نگاره‌های شاهنامه بایسنقری علاوه بر بازنمایی روایت‌های فردوسی، الگوهای بنیادین فرهنگ حماسی و اسطوره‌ای ایران را در قالب زبان تصویری بازآفرینی کرده‌اند؛ موضوعی که جایگاه این نسخه را به عنوان یک اثر مهم در پیوند میان ادبیات، اسطوره و نگارگری ایرانی برجسته می‌سازد.

پیشنهادهای

با توجه به یافته‌های پژوهش و با در نظر گرفتن ظرفیت بالای نگاره‌های شاهنامه بایسنقری برای مطالعه از منظر اسطوره‌شناختی، نمادشناختی و کهن‌الگویی، پیشنهاد می‌شود در پژوهش‌های آینده دامنه نمونه‌ها از شش نگاره به مجموعه کامل نگاره‌های نسخه گسترش یابد تا امکان شناسایی الگوهای تکرارشونده و تفاوت‌های میان انواع شخصیت‌ها و موقعیت‌های روایی فراهم شود. شاهنامه بایسنقری دارای ۲۱ نگاره است و برنامه



تصویری آن شامل موضوعاتی مانند شکار سلطنتی، تخت‌نشینی و صحنه‌های نبرد است؛ بنابراین بررسی مجموعه کامل تصاویر می‌تواند تصویر جامع‌تری از نظام نمادین و کهن‌الگویی این نسخه ارائه کند (لتنز، ۱۹۸۹).

پیشنهاد می‌شود در مطالعات بعدی، کهن‌الگوهای شناسایی شده در نگاره‌های شاهنامه بایسنقری با نگاره‌های شاهنامه‌های مهم دیگر، مانند شاهنامه دموت و شاهنامه شاه‌طهماسبی، مقایسه شوند. چنین مطالعه‌ای می‌تواند میزان تداوم، تحول یا تغییر الگوهای تصویری و نمادین را در دوره‌های مختلف نگارگری ایران مشخص کند. پژوهش‌های تطبیقی پیشین نیز نشان داده‌اند که برخی عناصر تصویری و نقش‌مایه‌های شاهنامه بایسنقری در نسخه‌های بعدی تداوم یافته‌اند، هرچند شیوه اجرای آن‌ها دستخوش تغییر شده است.

همچنین پیشنهاد می‌شود در پژوهش‌های آینده، علاوه بر کهن‌الگوهای قهرمان، پادشاه و سایه، الگوهایی مانند پیر خردمند، مادر، کودک، سفر قهرمان و مرگ و تولد دوباره نیز به صورت مستقل بررسی شوند. این امر می‌تواند دامنه تحلیل روان‌شناختی و اسطوره‌ای نگاره‌ها را گسترده‌تر کرده و ارتباط میان شخصیت‌های شاهنامه و الگوهای بنیادین فرهنگ ایرانی را دقیق‌تر آشکار سازد.

از نظر روش‌شناختی پیشنهاد می‌شود مطالعات آینده علاوه بر تحلیل محتوای کیفی و توصیف عناصر بصری، از روش‌های میان‌رشته‌ای مانند شمایل‌شناسی، نشانه‌شناسی تصویری، اسطوره‌شناسی تطبیقی و روان‌شناسی تحلیلی نیز بهره بگیرند. اهمیت این پیشنهاد از آن جهت است که نگاره‌های شاهنامه بایسنقری تنها از طریق شخصیت‌های انسانی معنا پیدا نمی‌کنند، بلکه نقش‌مایه‌های گیاهی، جانوری، هندسی، معماری و کتیبه‌ای نیز در ساختار تصویری آن‌ها نقش دارند. (Zoghi, Mohd Nor, & Abdul Hamid, 2018)

پیشنهاد می‌شود رابطه میان متن فردوسی و نگاره‌ها نیز در پژوهش‌های مستقل با جزئیات بیشتری بررسی شود. در چنین مطالعاتی می‌توان مشخص کرد که نگارگر در هر صحنه تا چه اندازه به متن وفادار بوده و در چه مواردی با افزودن، حذف یا تغییر عناصر تصویری، معنایی تازه به روایت بخشیده است. بررسی‌های انجام‌شده درباره شاهنامه بایسنقری نیز بر اهمیت رابطه متقابل متن و تصویر و نقش ترکیب‌بندی، رنگ و عناصر تصویری در تقویت مضمون داستان تأکید کرده‌اند.

از سوی دیگر، پیشنهاد می‌شود نقش زمینه تاریخی و فرهنگی دوره تیموری در شکل‌گیری کهن‌الگوهای تصویری مورد بررسی قرار گیرد. شاهنامه بایسنقری در محیط فرهنگی دربار تیموری و در هرات تولید شده و ساختار تصویری آن از سنت‌های پیشین بهره گرفته و در عین حال ویژگی‌های هنری و فرهنگی دوره خود را نیز منعکس کرده است. هیلنبرند نیز بر برنامه شمایل‌نگارانه، موضوعات تخت‌نشینی و نبرد، صفحه‌آرایی و تکنیک اجرای نگاره‌های این نسخه تأکید کرده است. (Hillenbrand, 2010)

در نهایت، پیشنهاد می‌شود در مطالعات آینده، نگاره‌های شاهنامه بایسنقری نه فقط به عنوان تصاویر همراه متن، بلکه به عنوان متون بصری مستقل مورد بررسی قرار گیرند. تحلیل همزمان ساختار تصویری، مضمون ادبی، زمینه تاریخی و الگوهای کهن‌الگویی می‌تواند به شناخت عمیق‌تر از شیوه تبدیل روایت‌های اسطوره‌ای و حماسی ایران به زبان تصویر کمک کند و جایگاه شاهنامه بایسنقری را در تداوم سنت تصویری و فرهنگی شاهنامه در هنر ایران روشن‌تر سازد.



نتیجه گیری

بررسی کهن‌الگوها در نگاره‌های شاهنامه بایسنقری نشان می‌دهد که این آثار را نمی‌توان صرفاً تصاویری برای همراهی و توضیح روایت‌های فردوسی دانست، بلکه هر نگاره دارای مجموعه‌ای از نشانه‌ها، نمادها، شخصیت‌ها و روابط بصری است که در کنار یکدیگر لایه‌های عمیق‌تری از معنا را شکل می‌دهند. شاهنامه بایسنقری به عنوان یکی از برجسته‌ترین نسخه‌های مصور شاهنامه در دوره تیموری، حاصل پیوند میان ادبیات حماسی، سنت‌های اسطوره‌ای ایرانی و هنر نگارگری مکتب هرات است و نگاره‌های آن توانسته‌اند بسیاری از مفاهیم بنیادین موجود در روایت‌های شاهنامه را به زبان تصویر منتقل کنند. تحلیل شش نگاره منتخب در این پژوهش نشان داد که در این تصاویر، عناصر روایی و بصری به گونه‌ای درهم تنیده‌اند که امکان شناسایی و تفسیر الگوهای بنیادین انسانی و اسطوره‌ای را فراهم می‌سازند.

یافته‌های پژوهش نشان داد که کهن‌الگوی قهرمان از مهم‌ترین الگوهای قابل شناسایی در نگاره‌های مورد بررسی است. قهرمان در قالب پهلوانانی ظاهر می‌شود که در برابر دشمن، خطر، آزمون و موقعیت‌های دشوار قرار گرفته و با تکیه بر شجاعت، قدرت، خرد و وفاداری به ارزش‌های جمعی به مقابله با نیروهای مخالف می‌پردازند. در بازنمایی تصویری این شخصیت‌ها، استفاده از سلاح، اسب، پوشش رزمی، حالت بدنی و جایگاه برجسته در ترکیب‌بندی، ویژگی‌های قهرمانانه آنان را تقویت می‌کند. در کنار قهرمان، کهن‌الگوی پادشاه نیز در نگاره‌های مربوط به تخت‌نشینی و فضای دربار اهمیت دارد. تاج، تخت، معماری باشکوه و نحوه قرارگیری شخصیت‌ها پیرامون پادشاه، جایگاه او را به عنوان نماد قدرت، نظم و اقتدار اجتماعی برجسته می‌سازد.

نتایج همچنین نشان داد که کهن‌الگوها تنها از طریق شخصیت‌های انسانی منتقل نمی‌شوند، بلکه عناصر محیطی و بصری همچون اسب، سلاح، درخت، کوه، معماری، باغ، رنگ و نحوه سازمان‌دهی فضای تصویر نیز در ایجاد و تقویت معنای نمادین نقش دارند. به همین دلیل، تحلیل نگاره‌های شاهنامه بایسنقری نیازمند توجه همزمان به متن ادبی و ساختار تصویری است. نگارگر در بسیاری از موارد روایت فردوسی را به تصویر کشیده، اما در فرایند تصویرسازی از امکانات مستقل زبان بصری نیز بهره گرفته است. ترکیب‌بندی، رنگ، موقعیت پیکره‌ها، روابط فضایی و جزئیات تزئینی همگی در هدایت نگاه مخاطب و انتقال مفاهیم حماسی و نمادین مؤثر بوده‌اند.

از سوی دیگر، بررسی نگاره‌ها نشان داد که میان ساختارهای اسطوره‌ای و کهن‌الگویی موجود در شاهنامه و فضای فرهنگی دوره تیموری ارتباط قابل توجهی وجود دارد. نگارگران با بازنمایی داستان‌های اسطوره‌ای در قالب معماری، پوشاک، اشیاء و عناصر هنری زمان خود، گذشته حماسی ایران را با جهان فرهنگی دوره خویش پیوند داده‌اند. از این منظر، شاهنامه بایسنقری را می‌توان اثری دانست که در آن گذشته اسطوره‌ای و حماسی با شرایط فرهنگی و هنری زمان تولید اثر در هم آمیخته است. در مجموع می‌توان گفت شش نگاره مورد مطالعه، بازتاب‌دهنده مجموعه‌ای از مفاهیم بنیادین مانند قهرمانی، قدرت، نظم، رویارویی خیر و شر، آزمون، پیروزی و شکست هستند و این مفاهیم از طریق شخصیت‌ها و عناصر بصری به مخاطب منتقل شده‌اند.

در نهایت، پژوهش حاضر نشان داد که رویکرد کهن‌الگویی می‌تواند ابزاری مناسب برای کشف لایه‌های پنهان و نمادین نگاره‌های شاهنامه بایسنقری باشد. این رویکرد امکان می‌دهد تا نگارگری ایرانی نه تنها از منظر زیبایی‌شناختی و تاریخی، بلکه از دیدگاه اسطوره‌ای، فرهنگی و روان‌شناختی نیز مورد مطالعه قرار گیرد. بر این اساس، نگاره‌های شاهنامه بایسنقری را می‌توان بازتابی تصویری از الگوهای بنیادین فرهنگ و اندیشه ایرانی دانست که در طول زمان، از طریق روایت‌های حماسی و زبان هنر به نسل‌های مختلف منتقل شده‌اند. مطالعه این آثار نشان می‌دهد که ماندگاری شاهنامه تنها به متن ادبی آن وابسته نیست، بلکه تصویر نیز در حفظ، بازتولید و انتقال مفاهیم حماسی و اسطوره‌ای آن نقشی اساسی داشته است.



منابع فارسی

- آژند، یعقوب. مکتب نگارگری هرات. صفحه ۱۱ تا ۷۰. ۱۳۸۷. تهران: فرهنگستان هنر.
- باباخانی، مصطفی. اسطوره‌شناسی؛ کاربرد کهن‌الگو در شاهنامه فردوسی. صفحه ۱۵ تا ۱۲۰. ۱۳۹۳. تهران: جامی.
- خالقی‌مطلق، جلال. شاهنامه بایسنقری. صفحه ۱۲۶ تا ۱۳۵. ۱۳۹۱. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- خسروی، اشرف. شاهنامه از دیدگاه روان‌شناسی تحلیلی یونگ. صفحه ۴۵ تا ۱۷۷. ۱۳۹۴. تهران: علمی و فرهنگی.
- ریاحی، محمدمبین. سرچشمه‌های فردوسی‌شناسی. صفحه ۳۴۸ تا ۴۱۷. ۱۳۷۲. تهران: علمی و فرهنگی.
- ستاری، جلال. جهان اسطوره‌شناسی. صفحه ۲۰ تا ۱۲۰. ۱۳۸۶. تهران: مرکز.
- کنبای، شیلا. نگارگری ایرانی. ترجمه مهناز شایسته‌فر. صفحه ۵۸ تا ۸۵. ۱۳۸۱. تهران: مؤسسه مطالعات هنر اسلامی.
- مهربابی، بهنام و حسین مسجدی. شاهنامه بایسنقری؛ شاهکار نگارگری ایران. صفحه ۹۱ تا ۹۸. ۱۳۸۸. تهران: دانش مرمت و میراث فرهنگی.
- موسوی، سیدکاظم و اشرف خسروی. پیوند خرد و اسطوره در شاهنامه. صفحه ۲۵ تا ۱۶۰. ۱۳۸۹. تهران: علمی و فرهنگی.
- یونگ، کارل گوستاو. ناخودآگاه جمعی و کهن‌الگو. ترجمه فرناز گنجی و محمدباقر اسمعیل‌پور. صفحه ۳ تا ۱۲۰. ۱۴۰۳. تهران: جامی.

منابع انگلیسی

- Canby, Sheila R. Persian Painting. pp. 45–88. 1993. London: British Museum Press.
- Gray, Basil. Persian Painting. pp. 85–145. 1961. Geneva: Skira.
- Hillenbrand, Robert. Persian Painting: From the Mongols to the Qajars. pp. 90–145. 2000. London: I.B. Tauris.
- Jung, Carl Gustav. The Archetypes and the Collective Unconscious. pp. 3–110. 1968. Princeton: Princeton University Press.
- Lentz, Thomas W. and Glenn D. Lowry. Timur and the Princely Vision: Persian Art and Culture in the Fifteenth Century. pp. 45–110. 1989. Los Angeles: Los Angeles County Museum of Art.
- Robinson, Basil William. Persian Miniature Painting from Collections in the British Isles. pp. 30–95. 1967. London: Sotheby Parke Bernet.